

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه شعراء (جلسه پنجم)

جلسه خانوادگی - استاد اخوت ۱۸/۱۲/۹۵

صلواتی ختم بفرمایید. ان شاء الله در روز قیامت کنار امیرالمومنین (علیه السلام) که هستیم متوجه خواهیم شد که این صلوات ها تا چه حد ارزش والایی دارد، به حدی که توانسته است ما را با امیرالمومنین (علیه السلام) محشور کند. قدر صلوات را آن موقع متوجه خواهیم شد.

برای اینکه ان شاء الله رایحه ی طیبه ای از بهشت فاطمی و علوی نثار ما شود و باران رحمت از این بهشت بر ما بیارد، صلواتی ختم بفرمایید.

صلوات بعدی را هم برای دستیابی به فیوضات ربّانی بالاختصاص از ناحیه حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) بفرستید.

بحث ما سوره مبارکه شعرا بود. بخش هایی از این سوره زیبا و جذاب را با هم خواندیم که امروز ادامه مباحث قبلی را دنبال می کنیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طسم (۱)

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ اَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

اِنْ نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِّنَ السَّمَآءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ اَغْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

یکی از مطالبی که در آیات و روایات آمده است، این است که انسان باید زندگی خود را شبیه به پروردگار خود کند، اگر بنا باشد ما زندگی خود را شبیه به پروردگار خود کنیم باید آیات ۴، ۵ و ۶ را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم به خصوص در مورد هدایت دیگران. یعنی وقتی به هدایت دیگران سوق پیدا می‌کنیم و هدایت دیگران در دستور کار ما قرار می‌گیرد باید کاری کنیم که خود افراد تشخیص دهند و ما نباید چیزی را به آن‌ها تحمیل کنیم. ساختار الهی این طور تحقق پیدا کرده است که اجبار برای پذیرش حقایق نباشد. وقتی جوامع به سمت جوامع مدنی پیش می‌رود این مسائل، خیلی سخت می‌شود چرا که جامعه دینی هم باید ظاهر دینی را حفظ کند و هم باید دین را درونی کند. یعنی باید بتواند برای این جریان هدایتی را انتخاب کند که درونی باشد. ما نمی‌توانیم مردم را به زور دین‌دار کنیم و در مسیر قرار دهیم. هیچ حکومتی در عالم نتوانسته است به زور استمرار یابد و جاودانه شود. دین الهی بر اساس فطرت است که خود افراد بر اساس میل درونی‌شان و با فعال کردن این میل درونی دین را فعال می‌کنند. اگر ما نتوانیم در خانواده و برای فرزندانمان یا در محل کار برای همکاران خود مسائل فطری را باز کنیم، نخواهیم توانست با زور و اجبار آن‌ها را دین‌دار کنیم. این یکی از مباحث مهم سوره‌ی شعرا است که باید به آن توجه کنیم.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَانِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵)

وقتی ساختار انسان معیوب شود نسبت به ذکر، یعنی نسبت به حرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) واکنش منفی نشان می‌دهد و اعراض می‌کند. اگر کسی اعراض کرد تعجب نکنید، خیلی عجیب نیست. اعراض از ذکر نشان دهنده‌ی این است که ساختار این فرد معیوب شده است و اگر ساختار او درست شود او حتما اعراض نمی‌کند. اما وقتی ساختار او معیوب باشد، حتما اعراض خواهد کرد. مثلا وقتی بدن انسان عفونت می‌کند، بدن تب می‌کند. به این ترتیب برای اینکه بدن تب نداشته باشد، باید کاری کنیم که عفونت پیدا نکند. طبیعی است که برخی افراد نسبت به خداوند و نماز و حقایق موضع‌گیری کنند و حالت اعراض به خود بدهند. در سوره مبارکه زمر می‌فرماید این افراد حالت اشمئزاز و تنفر نسبت به ذکر خدا پیدا می‌کنند. اگر با چنین ساختاری مواجه شدید باید بدانید که ساختار فرد معیوب است.

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَاتِيهِمْ أَنْبُؤًا مَا كَانُوا بِهِيَ سَمْعَةً وَنَ (٦)

برخی به خداوند ایراد می‌گیرند. بیشترین ایرادات عالم به خداوند گرفته شده است! چون اشخاص و حکومت‌ها می‌آمدند و می‌رفتند و تنها ثابت عالم خداوند است. در هر دوره‌ای خداوند بوده است و انسان‌ها به او ایراد می‌گرفتند که این چه حکومتی است که خداوند درست کرده است که در آن یک عده‌ای مومن می‌شوند و یک عده‌ای کافر می‌شوند، به هر حال ما چه ایراد بگیریم و چه نگیریم، این سیستم وجود دارد. ما باید بدانیم که همین خدایی که این آیات را برای ما نازل می‌کند و خبر می‌دهد که این افراد تکذیب کردند و بعد دچار عذاب شدند این همان خدایی است که پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) را برای نجات بشر فرستاده و این بدان معنی است که خداوند به هیچ وجه رضایت ندارد که کسی دین را استهزاء کند و از ذکر اعراض کند به همین دلیل پیامبران (علیهم السلام) را فرستاده است. بنابراین ما باید با پیروی از پیامبران مشمول آیات «اذا جاء نصر الله و الفتح» و «ان تنصر الله ينصركم و يثبت اقدامكم» شویم تا دچار تکذیب و استهزای آیه ی ٦ سوره شعراء نشویم.

در واقع اگر ما پیامبران را یاری کنیم خداوند را یاری کرده‌ایم. جالب است که می‌فرماید «ان تنصر الله... ينصركم»، یعنی مراقب باشید که در گرداب آیه شش سوره شعرا گرفتار نشوید. حالا راه حل در آیات بعدی است.

أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (٧)

این آیه برای اینکه کسی رشته تحصیلی خود را به رشته زیست‌شناسی تغییر دهد، کافی است. البته زیست‌شناس قرآنی، که به مردم دلالت دهد گیاهان را همان گونه که قرآن فرموده زوج کریم ببینند. یعنی از گیاه الگوگیری کنند و اخلاق خود را شبیه به اخلاق گیاه کنند و زوج کریم شوند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٨)

این آیه خیلی معنا دارد، یکی از معانی‌اش این است که انسان‌ها توجه نمی‌کنند که توجه به همین آیه ذکر را در آن-ها جاری می‌کند و چون باورش نمی‌شود برای این کار برنامه‌ریزی هم نمی‌کنند. مثلاً در صورتی ما شامل این آیه نمی‌شویم که وقتی این آیه را شنیدیم، حداقل چند کتاب زیست‌شناسی مطالعه کنیم. ما باور نمی‌کنیم اگر کسی زوج کریم را بفهمد و به عنوان آیه آن را نگاه کند از ذکر اعراض نخواهد داشت و انباء را تکذیب نمی‌کند. ما فکر

نمی‌کنیم زوج کریم ما را عبد می‌کند. در واقع مومن نیستیم، یعنی باورمان نمی‌شود که این علم متفاوت است. مومن نبودن یعنی اینکه که فرد نمی‌تواند به قوانین اعتماد کند یا اینکه به خودش نمی‌تواند اعتماد کند. به هر حال این فرد مومن نیست. این موضوع هم بسیار بد است. یکی از مشکلات ما این است که وقتی از ما سوال شود که اصلاح نفس چگونه اتفاق می‌افتد ما نمی‌توانیم حرف مومنانه بزنیم یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم، به قطع و یقین اگر فلان کار را بکنید به قطع و یقین فلان اتفاق برای ما می‌افتد. دست‌آویزی نداریم. یا در قانون تردید ایجاد می‌کنیم و یا اینکه تردید داریم که ما بتوانیم آن قانون را اجرا کنیم. بنابراین یکی از مشکلات اساسی زندگی ما این است که قانون‌های قابل اتکا و ثابتی که بدانیم اگر به آن‌ها عمل کنیم حالمان خوب می‌شود، نداریم. البته ممکن است قانون را داشته باشیم ولی می‌گوییم ما که نمی‌توانیم آن را اجرا کنیم. فهم این موضوع هم بسیار ساده است کافی است هر کس قانون‌های قابل اتکای زندگی خود را بنویسد و هر کدام را بررسی کند که آیا اجرا می‌کند یا نه، و دلیل اینکه به آن‌ها اتکا نمی‌کند، چیست؟! مثلاً ممکن است کسی بگوید من قانون را می‌دانم ولی خود را در حدی نمی‌دانم که آن را انجام دهم. و این قابل قبول نیست چرا که شما در رابطه با مخلوق خداوند هم نظر می‌دهید! وقتی خداوند اعتقاد دارد که انسان می‌تواند به قوانین اتکا کند، چرا شما باید این‌طور اعتقادی داشته باشید؟! در واقع فرد دچار همزات شیاطین شده است. به این افکار همزات شیاطین گفته می‌شود. یعنی شیطان انسان را برای هدایت شدن، خوار می‌کند. می‌گوید: "تو لایق هدایت نیستی".

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

آیات حضرت موسی و ابراهیم (علیهما السلام) را خواندیم. نکته‌ای در رابطه با آیات حضرت ابراهیم (علیه السلام) بگویم و بعد سراغ بقیه انبیاء (علیهم السلام) برویم. آیات حضرت ابراهیم (علیه السلام) خیلی باز نشد. به همین دلیل یک بار این آیات را با هم مرور کنیم:

وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (۶۹)

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰)

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَڪْفِينَ (۷۱)

تصور کنید به شهری بروید که ساکنان آن شهر کارهای عجیبی می‌کنند. مناسک خاصی دارند و بت‌هایی را می‌پرستند. البته در جاهای مختلف دنیا از این شهرها وجود دارد. حالا فکر کنید اگر این افراد این مناسک را نداشته باشند چه اتفاقی می‌افتد؟!

وجود این بت باعث شده است اعتقاداتی بین آنها رواج پیدا کند و زندگی آن‌ها سهل شود. برخی اوقات به حدی این زندگی را برای آنها ساده کرده‌است که در آن‌ها حماقت‌هایی هم ایجاد کرده است، یعنی این‌طور نیست که ساده کردن زندگی همیشه باعث موفقیت شود، گاهی باعث حماقت نیز می‌شود. اگر بت‌ها و مناسک آن‌ها را حذف کنیم می‌بینیم زندگی آنها بسیار متزلزل می‌شود. یعنی می‌بینیم آن‌ها هیچ تکیه‌گاه دیگری ندارند و تمام بنیاد زندگیشان به پوچی می‌رسد و انگیزه‌ای برای زندگی ندارند. در واقع وقتی بررسی می‌کنید می‌بینید این بت‌ها برای آن‌ها ذهنیتی از بایدها و نبایدها ایجاد می‌کند. و در واقع بایدها و نبایدهای ذهنی آن‌ها است که زندگی آن‌ها را می‌چرخاند و آلا بت که هیچ کاری نمی‌کند. وقتی زندگی و شهر خود را بررسی می‌کنید می‌بینید آن بت‌ها در زندگی و شهر شما نیستند اما کارهایی که ساکنان آن شهر انجام می‌دادند در زندگی و شهر شما نیز وجود دارد مثلاً آنها محورهای توجهی داشتند و مناسکی را براساس ذهنیات خود خلق می‌کردند، بایدها و نبایدها را می‌چیدند و انجام می‌دادند. ولی در شهرهای ما هیچ منسک خاصی وجود ندارد و منافعی که آنها از بت‌پرستی دارند را مردم شهر ما ندارند و فقط ضررهای بت‌پرستی را می‌برند. در واقع ما دو شهر را بررسی کردیم که در یکی بت پرست بودند ولی در شهر دیگر ظاهراً بت ندارند اما ای کاش بت داشتند! تا حداقل زندگی آنها کمی روان می‌شد. در هندوستان گفته می‌شود ۷۰ میلیون نفر مسکن ندارند. کنار خیابان به دنیا می‌آیند و کنار خیابان نیز از دنیا می‌روند. حالا انگیزه این افراد برای زندگی چیست؟! اغلب هندی‌ها بت و اعتقادات خاصی دارند یکی از این اعتقادات معاد است. این افراد اعتقاد به تناسخ دارند و در واقع معتقد هستند که این کسانی که در کنار خیابان زندگی می‌کنند بالاخره نسل‌های بعدی آنها مثل ثروتمندان می‌شوند. در واقع اعتقاد دارند بعد از یک دوره سخت ۶۰ یا ۷۰ سال برای نسل‌های بعدی رفاه و خوشی خواهد بود. چنین جامعه‌ای هرگز دنبال تغییر و انقلاب نخواهد بود و به کنار خیابان خوابیدن راضی می‌شود. در شهرهای دین‌دار در واقع بتی وجود ندارد اما افکار بت‌پرستانه حاکم می‌شود. که در این صورت هر کس بر مبنای سلیقه و فکر خود باید و نباید می‌کند. این آیات بت‌شناسی و بت‌شکنی از منظر حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. اگر کسی بخواهد ابراهیمی زندگی کند باید بت‌شناسی بداند. باید بداند بت‌ها چه احکامی را نازل می‌کنند و وقتی بت نیست و شبه بت است چه احکامی را نازل می‌کنند و یا شبه بت‌ها را چگونه می‌توان شکست؟ همان‌طور که بت را چگونه می‌توان شکست.

سوال: قوانین ثابت و قابل اتکا حتما باید جهت مثبت داشته باشد تا اصلاح صورت بگیرد؟

قانون ثابت قابل اتکا، همیشه مثبت است. مثلاً «چاه نکن بهر کسی اول خودت دوم کسی» این قانون روایت نیز هست، این قانون است. بنابراین من می‌دانم که برای برادر مومن خود نباید چاه بکنم یا تدبیر مخالف کنم. با این یک قانون قابل اتکا از این به بعد می‌دانم که برای کسی بدخواهی نکنم، چون اگر بدخواهی داشته باشم، خودم در همان بدخواهی قرار خواهم گرفت. همین یک قانون، مجموعه‌ای از گناهان مثل بخل و حسد و کینه و موارد از این دست را در خود جای می‌دهد. قوانین قابل اتکا تقریباً این گونه هستند که اگر انسان تنها یکی از آن‌ها را انجام دهد، زندگی او دگرگون خواهد شد.

انسان قوانینی در زندگی دارد که اتفاقاً و ظاهراً حال انسان را خوب می‌کند اما با آموزه‌ها هماهنگ نیست، مثل اینکه می‌گویند خرید کردن خانم‌ها حالشان را خوب می‌کند. این را چگونه توضیح می‌دهید؟

در واقع این همان بت پرستی است. این همان بتی است که حال انسان را خوب می‌کند. البته این شبهه بت است. شبهه بت‌ها خیلی سخت می‌شوند. در واقع حال فرد خوب نمی‌شود و این تنها مُسکر و مُسکَن است یعنی یک مدت درد فرد را مخفی می‌کند. اصلاً دنیا نمی‌تواند حال کسی را خوب کند. از طرفی بدتر می‌شود، چون میل فرد شدیدتر می‌شود و بعد به انتهای آن می‌رسد و مجبور است مسیر را به سمت و سوی چیز دیگری تغییر دهد. دنیا این گونه است. اگر کسی زندگی خود را بر مبنای قوانین ثابت قابل اتکا قرار ندهد مجبور است بر روی قوانین «من در آوردی» که آنها نیز بت هستند، بچیند. نوعاً کار بت‌ها از ابلیس تا مواردی مثل این مورد، این است که فضای توهمی ایجاد می‌کنند و خود انسان توسط خودش باید‌ها و نباید‌ها را درست می‌کند. اصلاً کار همین است. گاهی بت تسهیل‌گر این کار است و برخی اوقات نیز القائات محیطی تسهیل‌گر است اما برآیند بت و این کار تقریباً یکی است. در واقع بت پرستی یعنی هر آنچه غیر خدا پرستی باشد. به غیر خدا بت گفته می‌شود. حالا ممکن است ظاهر و یا مخفی باشد. در کشورهای اسلامی و کشورهای دیگری که ادیان دیگر دارند، بت پرستی مخفی است.

قانون‌های ثابت مثل «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» همین یک قانون، قانون بسیار بزرگی است که هر کس یک حسنه انجام دهد معادل ده حسنه است و هر کس یک سیئه انجام دهد، معادل خود آن سیئه جزاء دارد. یعنی اگر شما یک حسنه انجام دادید باید منتظر ده جزا و پاداش از سوی خداوند باشید. یعنی هر کس صداقت دهد، ده برابر مثل صداقت برای او استمرار می‌یابد. همین یک آیه کافی است. در مقابل اگر کسی سیئه انجام دهد در مقابل یک سیئه جزا دارد. یعنی برای مثال اگر صدمه‌ای به کسی برسانید به

اندازه همان یک سیئه جزا دارد. البته خیلی هم سخت است چرا که ما حتی تحمل همان یک بار را هم نداریم! یعنی اگر فقط قسمت پایانی آیه به عنوان قانون مطرح می‌شد، خیلی قانون سختی می‌شد. یعنی همین که جزاء سیئه مثل همان سیئه باشد. برای مثال اگر غیبت کردیم و شخصیت کسی را ترور کردیم در این صورت جزاء آن نیز معادل غیبت کردن و ترور شخصیت ما است. یعنی همین مقدار کافی است. این را قانون ثابت و قابل اتکا می‌گویند.

در این صورت اگر به کسی بگوییم: «چرا خطا نمی‌کنی؟» باید بگوید: «جزاء هر خطا معادل همان خطا است» نه اینکه بگوید: «انسان جایز الخطا است». واقعا این چه مدل گفتمان است و از کجا آمده است؟! چرا مثل قرآن صحبت نمی‌کنیم؟! خداوند این آیات را بیان کرده است که گفتمان ما شبیه به آن شود. جملاتی مثل این که «ما ضعیف هستیم یا چه کسی را دیده‌اید که انسان کامل باشد؟!» جملاتی از این دست، چرا باید در ادبیات و گفتمان ما وجود داشته باشد. چرا به این قوانین اتکا نمی‌کنیم؟! چرا نمی‌گوییم خداوند این قوانین را برای من بیان کرده است. من باید مومن باشم و باید به قوانین اتکا کنم، هر کس این‌گونه بود، مومن است. این حرف را نمی‌زنیم که ناراحت شوید اما اینجا محل غصه خوردن است. اغلب افرادی که صفات بد دارند با شکسته نفسی توجیه‌هایی می‌آورند که خلاف قرآن است. خداوند انسان را برای عبودیت و طهارت خلق کرده است، انسان را برای رجس و آلودگی خلق نکرده است. خداوند فرموده است هر کس «لا یعقلون» است، حتما باید رجس داشته باشد. یعنی شما می‌خواهید بگوید تعقل نمی‌کنید؟!!

چه کسی تعقل می‌کند؟! اصلا چه کسی می‌تواند تعقل کند؟! این جملات یعنی خداوند را نپرستیدن، یعنی بت را پرستیدن، این بت پرستی مدرن است، یعنی من از خوبی فاصله دارم. من از خدای خوبی فاصله دارم. حضرت ابراهیم (علیه السلام) که از بت شکنی سخن می‌گوید در سن نوجوانی است و در مقابل پدر خود به دلیل بت شکنی می‌ایستد. تا این حد اتکای به باورهای درونی خود دارد. حضرت ابراهیم (علیه السلام) نزد خود باور دارند که باید بت را بشکنند. باید تمام بت‌های عالم را بشکنند. به خدا قسم اگر کسی نتواند نزد خود این جمله را تصور کند که «من باید تمام بت‌های عالم را بشکنم» این فرد موحد نیست و نمی‌تواند بگوید من موحد هستم. مگر موحد بودن وظیفه هر انسانی نیست؟! چرا می‌گوییم «من خوب هستم» چرا ای شیطان لعین من را خرد می‌کنی؟! ما خود را کوچک و خرد می‌کنیم و در این صورت عبد شیطان می‌شویم، در واقع وقتی ما خرد می‌شویم، عبد شیطان بودن بسیار راحت می‌شود. درحالی که باید تمام قد ایستاد و گفت «اصلا بت در این عالم نباید باشد» و ما باید شروع به بت شکنی کنیم. چرا من نمی‌توانم بت بشکنم درحالی که ذات و جوهره من ربوبی است. ذات من که شیطانی نیست. من از فطرت و از فاطر هستم. عجیب است برخی جملات و ادبیاتی وارد دستور زبان معنوی ما شده است، برای مایی

که اخلاق و عرفان نیز به آن وصل است. این جملات خلاف قرآن و ابراهیمی بودن است. ما که نباید شکل نمود و فرعون باشیم، ما باید شبیه به ابراهیم (علیه السلام) باشیم. حالا این آیات مربوط به حضرت ابراهیم (علیه السلام) را ببینیم:

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰)

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيَةً (۷۱)

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲)

أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ (۷۳)

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴)

خیلی جملات زیبایی است، حضرت (علیه السلام) فرمودند آیا آنچه می پرستید صدای شما را می شنوند یا سود و زبانی برای شما دارند؟ آن‌ها گفتند: بلکه پدرانمان را در این حال یافتیم.

قَالَ أفرءَیْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵)

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ (۷۶)

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۷۷)

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي؛

این‌ها دشمن من هستند به جز رب العالمین. اعتماد به نفس را ببینید:

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸)

وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹)

وَإِذَا مَرَضْتُ فَهَوَّ يَشْفِينِ (۸۰)

وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱)

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲)

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۸۳)

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴)

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵)

وَاعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (۸۶)

وَلَا تَخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷)

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸)

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹)

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰)

وَبُرُزَّتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (۹۱)

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲)

انسان باید شأن بالایی داشته باشد که چنین جملات و حرف‌هایی را بزند و ادامه صحبت‌هایش را خداوند بزند. یعنی ادامه حرف را حضرت ابراهیم (علیه السلام) نمی‌زند، مثل این است که حرف‌هایی را در زندگی جاری کرده است حالا ادامه مراحل را خداوند با بیان خود دنبال می‌کند. انسان باید خیلی به خداوند وصل شود که حرفی بزند که دنباله حرف او خداوند آن صحبت‌ها را تصدیق کند و ادامه آن را بیان کند. در آیات قرآن خیلی از این مدل آمده است که انبیاء (علیهم السلام) حرفی زده‌اند و در میانه صحبت‌های آن‌ها قطع شده و آن نبی (علیه السلام) دیگر نیست و شما نمی‌دانید چه کسی ادامه می‌دهد که معلوم است خداوند ادامه آن صحبت را بیان می‌کند. این موضوع نشان دهنده این است که کلام وحدت پیدا کرده است، یعنی همان چیزی که خداوند راضی بوده است، یکی شده است.

مثل این است یک قانون را برای کسی بیان کنید، مثلاً امر به معروف و نهی از منکر بعد بلافاصله ادامه قانون را خداوند مطرح می‌کند.

سوال: چطور می‌توان این موضوع را برای بچه‌ها بیان کرد که حداقل بتوانند چنین گفتمانی را تصور کنند؟

به نظرم هست اما مزاحم دارند. علت اینکه این گفتگوها تا این اندازه خالص و صاف است و به این شفافیت مطرح می‌شود به این دلیل است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) نماینده فطرت انسان است. یعنی وقتی فطرت آسیب ندیده است، جلوه دارد. نوعاً با آموزش غلط، یعنی با آن «آباء» یک غبار و گردی ایجاد می‌کنند که انسان فطرت خود را شفاف نمی‌تواند ببیند و فطرت جلوه ندارد. البته به نظر بنده کافی است انسانی به یکی از قوانین فطری مشاهده شده در درون و فطرت خود عمل کند، این حس در او القا می‌شود. یعنی هرکس وقتی در زندگی خود نگاه می‌کند یک سری قوانین فطری قابل اتکا در زندگی خود مشاهده می‌کند. مثلاً به کسی ظلم نکند. این‌ها قوانین ثابت فطری هستند که مستقیماً به ذات ربوبی متصل هستند یعنی احساس می‌شود که واسطه آنها خود عرش الهی و نظام تدبیر ربوبی است و در همه عالم صدق می‌کند و حتی مربوط به همه موجودات است و فقط مختص به انسان نیست. اگر یکی از این قوانین را انسان عمل کند، چشم او برای دیدن بقیه‌ی آن حقایقی که در اطراف اوست، بینا می‌شود. مشکل ما این است که از اعتماد به همان یک قانون ثابت دریغ می‌کنیم. سوال بنده نیز این است که چه اتفاقی می‌افتد که انسان‌ها به همان یک قانون که می‌دانند و قابل اتکا هم هست، عمل نمی‌کنند؟ یک دلیل واضح برای عمل نکردن دارند و آن این است که معتقد هستند مگر می‌شود انسان با عمل کردن به یک قانون به عرش برسد. باورشان نمی‌شود که با مشاهده عقل فطری و عمل به یکی از این احکام ثابت و فطری و قابل اتکا انسان به خدا می‌رسد.

مگر این طور نیست که یک کار بد آن را از بین می‌برد؟

اگر به یک قانون عمل کند، آن قانون مانند دومینو بقیه قوانین را در فرد روشن می‌کند.

سوال: آیا این برعکس نیز نیست که دومینوی کار بد این قانون ثابت را هم در فرد از بین ببرد؟

شما از این سمت بگیرید یعنی یک قانون ثابت بقیه را احیا می‌کند. مثل آن فردی است که نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و گفت: من هر کاری می‌کنم گناه نکنم نمی‌شود. امام فرمودند: «هر گاه خواستی گناهی را انجام دهی، پنج کار را بکن؛ ۱. جایی که خدا نباشد، ۲. گناه کن. با نعمتی که از خدا نباشد، گناه کن و...». که در واقع یک کار

است و آن هم توجه به خدا است و این توجه به خدا از ناحیه نعمت، از ناحیه قلمرو و از ناحیه حضور است. در واقع حضرت (علیه السلام) یک امر فطری را از پنج وجه مطرح می کنند. در واقع منظور امام (علیه السلام) این است که اگر یک امر فطری در فرد احیا شود، او نمی تواند گناه کند. غیر ممکن است گناه کند و حتی به عصمت خواهد رسید. با انجام یک امر فطری می تواند از مرز اینکه «من از پس خود بر نمی آیم تا گناه نکنم»، به مرز عصمت برسد. این تنها به دلیل فطرت است و وقتی فطرت روشن شود، انسان را روشن می کند و انسان بقیه حقایق را می بیند. ما باورمان نمی شود و احساس می کنیم خداوند دور است. امام سجاد (علیه السلام) در دعای ابو حمزه ثمالی می فرماید: «اگر کسی بخواهد به سمت تو (خداوند) کوچ کند، تو مسافت کوتاهی داری.»^۱

گاهی در بود و نبود خداوند بحث می شود و گاهی در این که چه نقشی به خدا می دهیم بحث می شود. به نظر می رسد در این موارد در بود و نبود خداوند بحثی نیست بلکه در نقشی است که من به خداوند می دهم، در ربوبیت خداوند است.

سوال: راه میانبری برای رسیدن به این وجه وجود ندارد مانند همان زوج کریمی که در سوره آمده است؟

اگر کسی پدر و مادر خود را اینگونه ببیند، فطرت او فعال می شود. برای فرزند شما، مشاهده الگوی بیرونی راه میانبر است.

سوال: این قوانین قابل اتکا اگر با زور و نظم اجرا شود، آیا همچنان نتیجه ابتدایی را می دهد؟

خیر نتیجه نمی دهد. باید فرد از درون روشن شود و ببیند.

آیت الله بهجت می فرمودند: «هر کس نمازش را اول وقت بخواند به درجاتی از قرب دست می یابد». می پرسند یعنی هر نمازی حتی نمازی که حضور قلب ندارد هم این چنین است و ایشان پاسخ می دهند هر نمازی با این شرایط این نتیجه را دارد. مجدداً از علت آن سوال می کنند و ایشان پاسخ می دهند که خود نماز یک شاکله ای دارد که انسان را بالا می برد. شما سوار نماز می شوید، نماز سوار شما نمی شود. نماز یک مرکب است که خودش مسیر را جلو می برد.

این عالم بزرگوار به این نماز و این قانون اعتماد دارد و مواهب این قانون را نیز می بیند. یعنی اگر کسی به این جمله آیت الله بهجت اعتماد کند با این ذهنیت که این آقا انسان خوبی است و او اعتقاد دارد که نماز اول وقت انسان را به درجاتی می رساند، همین یک کار را در دنیا انجام دهد، قطعاً در این اعتماد، نظام فطری او فعال می شود. ما چوب

^۱. أَنْ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ

عدم اعتمادهای خود را می‌خوریم. در واقع ما معتقد هستیم، مگر می‌شود انسان با یک نماز خواندن به عرش برسد؟! مگر می‌شود انسان با یک انفاق گشایش در کار داشته باشد؟! مگر می‌شود؟!... مگر می‌شود؟!...

من باید مراقب نماز اول وقت باشم، پس از مواردی که منجر می‌شود نماز اول وقتم از دست برود، پرهیز کنم. هر قانونی را که بخواهیم انجام دهیم باید تا آخرین قانون عمل کنید زیرا قوانین با هم پیوسته هستند. شما از نماز اول وقت شروع کنید، برای این نماز نباید دروغ بگویید چرا که انسان دروغ‌گو نمی‌تواند مقید باشد نماز خود را به این معنا اول وقت بخواند. مگر با ریا باشد. یک کار از انسان خواسته است که انجام دهد و آن هم تقید به نماز اول وقت است. اعتقاد به این داریم که همین یک کار چون خداوند فرموده است که «إن الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنکر» یا اصلاً همین که آیت الله بهجت گفته است، محقق می‌شود. گاهی عظمت یک شخص از عظمت خدا بیشتر است!.. یعنی ارزش خداوند نزد ما از آیت الله بهجت یا حتی انبیاء (علیهم السلام) کمتر است؟! همین امروز با خود فکر می‌کردم اگر این مردم به من بی‌اعتنایی کنند مثلاً من را سوار ماشین خود نکنند یا مواردی شبیه به این، بعد با خود گفتم خوب چه اشکالی دارد بی‌اعتنایی کنند، وقتی بنده‌ای در برابر خداوند عاصی شد، حالا مردم هر کاری که می‌خواهند بکنند. چرا می‌ترسی؟! وقتی تو نافرمانی می‌کنی، چطور از عذاب جهنم نترسیدی اما از عذاب مردم نترسیدی؟! این عبارات در سوره مبارکه عنکبوت آمده است. چرا خداوند برای ما پایین‌تر از بقیه است؟! چرا خداوند ما وزن ندارد و پایین است؟! مانند برخی در کتاب‌های خود از قول مثلاً انیشتین و اشخاص دیگر می‌آورند که کار خوب بکنید، با این جملات از دانشمندان غربی به حدی ذوق می‌کنند اما به همین موضوع از قول خداوند اعتنایی نمی‌کنند. من به دوستان خود می‌گفتم، اسامی دانشمندان را کنار اسامی اهل بیت (علیهم السلام) نیاورید. چرا مثلاً می‌نویسد فلان دانشمند این را گفته است بعد در ادامه می‌نویسد اهل بیت (علیهم السلام) نیز این موضوع را مطرح کرده‌اند. چرا برای آنها وزن یکسان قائل می‌شوید؟! چرا اهل بیت (علیهم السلام) برای ما بالا نیستند؟! ما نسبت به برخی موارد بی‌توجه بوده‌ایم. چرا باید برای انسان عذاب‌ها و دردهای دنیا راحت‌تر از عذاب‌ها یا سخط و نارضایتی خداوند باشد؟!...

من چند موضوع مجزا را بیان کردم:

حرف اول: چطور می‌شود فطرت روشن شود؟ که پاسخ داده شد هر کس به یکی از قوانین قابل اتکا عمل کند، فطرتش روشن می‌شود.

حرف دوم: ما وقتی قوانین را مطرح می‌کنیم، منبع قوانین یعنی خداوند از خود قوانین باید بالاتر باشد. در واقع خدایی که قانون را خلق کرده است از آن قانون بالاتر است.

حرف سوم: اصل حرف ما بود این است که ما دچار خودزنی در موحد نبودن شده‌ایم، و به موحد نبودنمان افتخار می‌کنیم در حالیکه باید بالعکس باشد یعنی باید به موحد بودن خود افتخار کنیم. چگونه می‌شود انسان خود را گم نکند؟ مگر می‌شود انسان موحد باشد و «خود» برای او باقی بماند. اگر کسی موحد شد، خودی برای او باقی نمی‌ماند.

نکته پایانی: یکی از شیوه‌هایی که اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن خواندن به ما یاد دادند، که باید در تدبر خواندن - های خود آن را وارد کنیم، این است که ما وقتی آیات قرآن را می‌خوانیم، باید بتوانیم آن آیه را شاهد زندگی خود قرار دهیم و به وسیله آن آیه زبان به دعا باز کنیم. مثلاً وقتی آیات حضرت ابراهیم (علیه السلام) را می‌خوانیم و می‌گوییم، چنین فردی بوده است باید در ادامه بگوییم: «خداوندا تو از مردی سخن گفتی که این چنین و آن چنان بود، به حق چنین مردی توحید نابت را نصیب ما کن» یعنی ما هر آیه‌ای را که می‌خوانیم باید بتوانیم آن را تبدیل به دعا کنیم، چون به دعا می‌گویند «قرآن صاعد». این موضوع در خود باوری بسیار تاثیر دارد. مثلاً «خداوندا در این آیات تو از چنین افرادی راضی نبوده‌ای، ما را همانند آن‌ها قرار مده». از طرفی باید بدانیم خداوند دعای ما را مستجاب می‌کند. خداوند خود در قرآن فرموده است: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» من نیز دعا کردم، پس خداوند آن را مستجاب می‌کند. من اعتقاد دارم خداوند حرف‌های من را می‌شنود و وقتی دعا کردم مانند حضرت ابراهیم (علیه السلام) بشوم، خداوند من را مانند حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌کند، چون خودش گفته است. بنابراین می‌توانم به خود اجازه بدهم دعا کنم تا شبیه به این آقا شوم.

علت اغلب نواقص ما به دلیل تعطیل شدن فرهنگ دعای برخواسته از قرآن است. یعنی ما دعای برخواسته از قرآن در گفت‌وگوهای روزانه خود نداریم. مکتب اهل بیت (علیهم السلام) یعنی دعای برخواسته از قرآن، در حالیکه اگر به ما گفته شود که دعا کن، به ذهن ما نیز متبادر نمی‌شود یک آیه‌ای از قرآن را بخوانیم و آن را تبدیل به دعا کنیم. مثلاً «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوفَةَ، إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأُبْتَرُ» «خدایا من را جزء شانی پیامبر (صلوات الله علیه) قرار مده». وقتی این طور نگاه کنیم، انسان متوجه می‌شود که چقدر می‌تواند توسط قرآن بزرگ شود و به غفران الهی طمع می‌کند، چون هر سوره یک دریچه‌ای از دریچه‌های بهشت را باز می‌کند. «خدایا ما را جزء کسانی که وسواس خناس در دلشان ایجاد شد قرار مده».

مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (۹۳)

فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴)

وَجُنُودٌ إِنْ لَيْسَ أَجْمَعُونَ (۹۵)

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶)

این آیات بسیار تکان دهنده است، به ترجمه آنها دقت کنید. این افراد با معبودان خود شروع به دشمنی می کنند.

تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۹۷)

إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۹۸)

ما نباید کسی یا چیزی را با خداوند هم ارز بگیریم. ما یک حالت «مثل» داریم، حالت «عد» و یک حالت «ند» و یک حالت «شرك» داریم که بعداً خواهیم گفت. خود شرک هم سیستم جالب دارد. جالب این است که دانستن این که وقتی کسی «عد» می گیرد یا «ند» می گیرد یا «شرك» می گیرد یا «مثل» می گیرد، چه می کند. حداقل چهار حالت شرک وجود دارد و هر کدام هم بروزاتی دارد. یعنی بدی های انسان به دلیل تنوع شرک در او بروز و ظهور دارد.

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹)

کسی در روز قیامت نمی تواند بگوید مجرمون من را منحرف کردند، مثلاً همسر و یا دوستم من را منحرف کرد. پ زیرا خداوند در هر کسی فطرتی قرار داده است که به کسی اجازه نمی دهد تا چنین حرف هایی را بزند.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰)

دقت کنید، همان کسی که می گوید ما را مجرومین منحرف کردند، این جملات را می گوید.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱)

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲)

«من اگر به دنیا بازگردم حتما به حرف فطرت خود عمل خواهم کرد»، اما حرف خداوند این است که تو اگر باز هم به دنیا بازگردی، کارهای قبلی را خواهی کرد، به این دلیل که وقتی ساختار معیوب باشد از ساختار معیوب جز عمل معیوب خارج نمی‌شود.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرَهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۱۰۳)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

صلواتی ختم بفرمایید.

من خیلی وقت‌ها برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) و حضرت موسی (علیه السلام) و انبیاء (علیهم السلام) دعا می‌کنم که خدایا شکر که شما بودید که اگر نبودید این حقایق به ما نمی‌رسید. مانند کودکان که از پدر خود قدردانی می‌کنند، سعی می‌کنم فرزندی باشم که از پدر خود قدردانی می‌کند. گاهی در تخیل خود پای انبیاء (علیهم السلام) را نیز می‌بوسم چون خیلی دوست‌داشتنی هستند. مثلا خصلت‌هایی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) دارد برای من به عنوان پدر، احساس می‌کنم عجب پدری دارم و از ایشان می‌خواهم برخی خصوصیات پدرانه خود را نمایش دهد. به هر حال پدر است و فکر نمی‌کنم من نسبتی با ابراهیم (علیه السلام) ندارم. انسان وقتی خود را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) نزدیک می‌کند، کم‌کم خصلت‌های او را می‌گیرد. من نمی‌توانم بگویم من شبیه به ابلیس هستم خداوند این حالت را دوست ندارد. این را به دلیل «من» نمی‌گویم بلکه به دلیل دوست نداشتن خداوند می‌گویم. چون خداوند با توجه به سوره مبارکه زمر نسبت به قرب به شیطان ناراضی است.

جلسه آخر قبل از عید است. این انتهای سال را سعی کنیم با انبیاء (علیهم السلام) سر کنیم. بالاخص سوره صافات که مربوط به انبیاء الهی (علیهم السلام) است را در ذهن مرور کنیم تا به ما عنایت کند.

انسان واقعاً می‌خواهد خوب باشد اما دو مانع و آسیب وجود دارد؛ اول اینکه آدم‌ها می‌ترسند خود را بزرگ ببینند و فکر می‌کنند که خیلی از خود تعریف می‌کنند. حتی خیلی‌ها هستند که دوست دارند و حتی دعا می‌کنند که صفات پدر به آن‌ها منتقل شود اما این ترس باعث می‌شود تا این موضوع محقق نشود. آسیب دوم که اولی را هم تشدید می‌کند این است که افراد یکسری اعمالی دارند، درست است که اگر انسان از یک مقوله‌ی فطری شروع کند همه زندگی او را در برمی‌گیرد، اما انسان خبط و ضرر دارد و در زندگی شر را انتخاب می‌کند و ظلم می‌کند. حالا اینکه انسان نماز می‌خواند و ظلم را هم انجام می‌دهد به کنار، اما این دو آسیب که اولی ترس است و دومی اشتباه، منجر به ایجاد فاصله می‌شود و اختلال در دعاها ایجاد می‌کند، و نهایتاً چیز دیگری می‌شود.

حالا این دو آسیب را چطور می‌توان مهار کرد؟

در رابطه با مورد اول، خصلت ابلیس کبر است و خصلت انبیاء (علیهم السلام) تواضع، در قرب انبیاء (علیهم السلام) هیچگاه تکبر رشد نمی‌کند. یعنی اگر کسی احساس کرد به نبی‌ای نزدیک شده است یا به پیامبر (صلوات الله علیه) و یا به اهل بیت (علیهم السلام)، اگر در او کبر و منیت رشد کرد، اسم این قرب به ایشان نیست، بلکه اسم آن شیطان است. یعنی خود این موضوعی که مطرح کردید قرب و بُعد است. جالب است که در قرآن همیشه از انبیاء (علیهم السلام) با تواضع یاد شده است. هیچ یک از پیامبران (علیهم السلام) در قرآن حالتی از علو هم ندارند. تواضع آن‌ها به حدی است که گویی حالتی از گناه داشته‌اند. روایتی شریف در مصباح الشریعه نیز هست که می‌فرماید «تواضع ریشه تمام خوبی‌ها است». یعنی همین که انسان به سمت تواضع برود، کافی است. اساس این جریان تواضع است. اینکه می‌گوییم صفات پدر به ما منتقل شود، یکی از این صفات تواضع است. صفات در انسان به صورت مشاعی است و به صورت قطعه قطعه نیست. یعنی اگر کسی حسن خلق داشت، حسن خلق او همراه با تواضع است. حسن خلق بدون تواضع ظاهرسازی است و اسم آن نیز حتی حسن خلق نیست. یعنی اگر گفتی حسن خلق ابراهیم (علیه السلام) یعنی تواضع، یعنی معنویت و بدون منیت که در همه وجود انسان جاری می‌شود. پس هر کس مراقب تواضع خود باشد این مشکلش حل می‌شود.

برای مورد دوم نیز یعنی خطاها و لغزش‌ها، راه گفته شده است، هم برای پیشگیری و هم در حین ارتکاب و هم برای بعد از ارتکاب به خطا و اشتباه گفته شده است. برای پیشگیری گفته شده که باید به مواردی توجه کنیم تا گرفتار خطا و اشتباه نشویم که معلوم است. مثلاً اگر شما وارد کار یا سفر یا منزلی می‌شوید که به گناه می‌افتید، نباید بروید و باید پیشگیری کنید. خداوند این قدرت تفکر و تعقل را برای پیش‌بینی و پیشگیری به انسان داده است. گفته

شده است که در محل‌های گناه حاضر نشوید یا اعراض و دوری کنید. همین که انسان پیشگیری کند، هفتاد درصد گناهان برطرف می‌شود. ۳۰ درصد باقی مانده است که ۱۵ یا ۲۰ درصد آن برای حین گناه است که می‌گویند یاد مرگ و قیامت باشید که آن ۲۰ درصد به این ترتیب حل می‌شود. حالا اگر کسی گفت که من نمی‌توانم یاد مرگ باشم باید اعمالی که مربوط به بیدار شدن از خواب است را انجام دهد، که دعا و ذکر دارد. اگر کسی یک مدت این کار را بکند، یاد مرگ در او تقویت می‌شود. کافی است انسان خواب را «أخ الموت» ببیند. که البته خیلی هم زیبا است. یک بنده خدایی می‌گفت: «من هر گاه بخواهم تصمیم خوبی بگیریم باید حتما بخوابم تا با عالم بالا ارتباط بگیریم بعد آن تصمیم را عملی کنم، چون باور کرده‌ام که خواب برادر مرگ است، یعنی یک بار مُردم و آمدم. نمی‌دانم چطور ولی می‌دانم وقتی بیدار می‌شوم نسبت به آن موضوع روشن هستم». به این ترتیب یاد مرگ در حین گناه شفا بخش است. بعد از انجام گناه نیز استغفار و توبه راه‌ساز است. همین سه کار، پیش‌بینی و پیشگیری و حذف فکری و فیزیکی از گناه و دوم یاد مرگ در حین گناه و سوم استغفار کردن بعد از انجام گناه، کافی است. اخلاق انبیاء (علیهم السلام) این‌گونه است که این سه کار را می‌کرده‌اند.

در قرآن ببینید حضرت ابراهیم (علیه السلام) به عنوان پدر ما این سه کار را انجام می‌دادند. در همین آیات نیز به همین سه کار اشاره کردند. اینکه فرمودند خداوند خطای من را در روز قیامت می‌بخشد، مگر حضرت ابراهیم (علیه السلام) خطا داشته است؟! اما خود حضرت (علیه السلام) فکر می‌کنند که خطا دارند.

نمی‌دانم چطور بگویم که که باورتان شود که رسیدن به مرز عصمت، چقدر راحت است..

نمی‌دانم چطور بگویم باورتان شود که آلوده شدن در گناه چقدر سخت است.

شاید کسی که این حرف‌ها را بشنود، تعجب کند اما ما این حرف‌ها را از آیات و روایات می‌گوییم. خیلی وقت است که خواسته‌ایم تا هر چه می‌خواهیم به ذهن و زبانمان جاری شود، آیه و یا روایت باشد. برای تمام این موضوعاتی که مطرح شد شما یا آیه پیدا می‌کنید یا روایت.

نمی‌دانیم چرا این مقدار گناه نکردن و با این سیستم زندگی کردن راحت است! که بر اساس آیه «فَسْتَيْسِرُهَا لِلْيُسْرَى» از سوره لیل پاسخ داده می‌شود. و نمی‌دانم چرا گناه کردن و با سیستم گناه زندگی کردن این مقدار سخت است و خداوند پاسخ می‌دهد «فَسْتَيْسِرُهَا لِلْعُسْرَى».

امیدواریم که خداوند توفیق دهد تا این باقی مانده سال ۹۵ را برای ما سال شب قدر و درک شب قدر قرار دهند، سالی که با امام زمان ارتباط عمیق پیدا می‌کنیم و از منویات ایشان مطلع شویم و خود را در راستای منویات ایشان قرار دهیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات